

# بیادی از زندانی‌ها

(به جز از دو بند اخیر، سروده سال 1364 در اسلام آباد پاکستان)

گفتی بمن: بگو شعری بیاد اسیران  
که در کنج زندان پلچرخ‌ی اسیرند  
همه جوانمردانی شجاع و معصوم  
که با امیدی فردایی روشن می‌میرند

گفتی بمن: بگو شعر بیاد قهرمانانی که  
جوانی خویش برای میهن فدا کردند  
و یا در عقب سنگرهای سرخ آزادی  
بهر حفظ میهن با دنیاو داغ کردند

بیاد آن کسانی که افتاده اند در بند  
بدست دژخیمان "خلق و پرچم"  
و هم آنانی که پسرانشان رفته در بند  
با چشم اشک آلود انتظارند در وهم

"که آیا زنده است ثمره عمری شان؟  
آیا خواهند دید آنها را دورزگزند؟"  
آنانی که افتاده اند در بند روس  
آیا در کدام سیاه چال اند یا کند؟؟

بیاد شهیدانی که بهر حفظ میهن خویش  
در زندان دادند عمری شیرین خویش را  
در زیر شکنجه غدارانی چو "نانجیب"  
جان دادند و ندادند نام رفیق هم کیش را

بیاد آن شبی که ز رادیو شنیدیم  
حکم اعدام دوستانی حقیقت جو را  
با چشمانی گریان و دل پر خون  
ببستم گوش بند کردم رادیو را

چه جوانانی که عشق شان بمیهن است  
کنون در کنج زندان پلچرخی اسیرند  
لیک پر نیرووچو کوه استوارو پرتوان  
نه چو بزدل خاینین لرزان و پا بوسند

نه ترسی در دل شان ریشه کند  
نه بیم زسیاه چالهایی پل چرخی  
نه زشکنجه وگرسنگی وحشتی  
ندهند بدست دشمن سری نخی

شنیدم زجمع آزادگان بسیارند اسیر  
بعضی را کرده اند حتی □ در زنجیر  
یکی هفت سال و هشت سال محبوس  
آن دگر با عمال شاقه میشود پیر

آن آزاده گان آزاد خویان در بندند  
تا بکی این ظلم بر حقیقت پیروزست  
چه جوانی ها که پژمردوبرباد شد  
لیک گل انتقام در شاخ نوروزست  
**ای جوان میهن بیا بر خیز باز تو**  
**که وطن در بندست ودرخون غلطان**  
**بنگر چگونه این بارسپاهی پلید سیا**  
**بر خرابه های میهن تست رقصان**  
**فرو ریزید آخر این دژ استبداد را**  
**تا آریم باز دست رفته آزادی را**  
**همه پر تلاش در سنگر نبرد ببیش**  
**گیریم آزادی رهانیم سرسبزوادی را**

(سوماکاوایانی) 2009 /12/28



